

باسمه تعالی

شرح درس
مبانی تاریخ اجتماعی در ایران

دکتر میرسندی

به کوشش مصطفی امینی

دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی

تهران - بهار ۱۳۹۴

همانطور که در عنوان درس آمده است، «مبانی تاریخ اجتماعی در ایران»، لازم است در ابتدای بحث، ضمن تفکیک عبارات، به شرح و بسط تجزیه شده عنوان درس بپردازیم.

مبانی: اشاره دارد به مبتدیات و کلیات روندهای زمانی زیست اجتماعی ایرانیان

تاریخ: اشاره دارد به تجارب زیسته جمعی آدمی در گذار زمان و از حیث زمانی، که می تواند در تمامی لایه های زندگی اجتماعی بشر، موجود باشد. به عبارت دیگر، تجارب زیستی اثر گذار در حال و آینده اند، یکی اثری است که در زندگی آدمی در طول حیاتش می گذارند و دیگری اثری است که از آن در سرنوشت بشر و تاریخ زیست آدمی برجای می ماند. با این مبنا، می توان گفت: تاریخ از به خاطر سپاری آدمی پدید می آید که صرفاً برش هایی از زیست آدمی است. چه اینکه در هر کنش آدمی، بصورت ملموس و ناملموس، تجارب زیستی نهفته است.

جامعه: اشاره دارد به بر هم کنش آدمیان در دایره زمانی و مکانی مشخص که آثاری را در گستره زمانی حال و آینده بر جای می گذارد و در گذار زمان، «گذشته» عنوان می گیرد. فلذا می توان جامعه را موجودی زمان مند و مرکب از حال و گذشته ای بهم پیوسته در نظر گرفت.

به طور کلی، درس **مبانی تاریخ اجتماعی در ایران**، به واکاوی مبتدیات و کلیات روندهای زمانی زیست اجتماعی ایرانیان می پردازد و آثار آنرا در کلیت یکپارچه جامعه ایران، عیان می سازد و در گذر این مهم، جامعه را در گستره فرا حالی و در بازه زمانی آینده نگر با عنایت به تجربه زیسته گذشته، تحلیل می کند.

بعبارت دیگر، می توان در نتیجه مطالعه تاریخ و شناخت گذشته، به شناخت و تحلیل حال و آینده جامعه نائل آمد.

لازم به ذکر است که جامعه، به بسان کوه یخی می ماند شناور در آب، و «حال» آن به مثابه بخش قابل مشاهده کوه است که می توان آنرا رؤیت نمود.

همچنین، می توان برای روندهای تاریخی، دو وجه عینی و ذهنی در نظر گرفت.

وجوه روندهای تاریخی:

- **وجه عینی:** (جغرافیا و اقتصاد)؛ عینی ترین لایه های تاریخی است که شیوه زیست اجتماعی را معین می سازد و خود دلیل پدید آیی نیروهای اجتماعی سازنده نظام های سیاسی، دولتها و نهادها است.
- **وجه ذهنی:** فرهنگ یا همان شیوه اندیشه اجتماعی است.

عناصر تاریخ اجتماعی ایران:

می توان برای تاریخ اجتماعی ایران، عناصری را از منظر بیرونی و درونی، در نظر گرفت:

- عناصر درونی که همانا شیوه زیست، دولت بعنوان نظام سیاسی و فرهنگ بعنوان شیوه اندیشه ورزی است.
- و عنصر بیرونی، که همان مدرنیته و تجدد است.

جریانهای معرفتی شیوه اندیشه ورزی در ایران:

شیوه اندیشه ورزی را می توان در چهار جریان معرفتی اصلی جست و جو کرد و الگوهای بر جای مانده آنرا بررسی نمود. این پارادایم های معرفتی عبارت اند از:

- (۱) عقل گرایی و نقل گرایی به عنوان پارادایم اصلی
- (۲) نگرش صوفیانه به عنوان بخشی از تجربه زیسته این سرزمین
- (۳) ادبیات به عنوان الگوی تفکر اجتماعی که علت و معلول آثار اجتماعی بوده است
- (۴) آرایش تفکر در دوران جدید که تحت تأثیر ورود مدرنیته و تجدد بوده است

به صورت آکادمیک، درباره تاریخ اجتماعی، دو رویکرد اصلی، باب شده است. یکی رویکرد تاریخی اجتماعی که در انگلستان دهه ۶۰ میلادی قوام یافت و دیگری رویکرد جامعه شناسی تاریخی که در دهه ۸۰، به این جریان پیوست.

تقسیم بندی تاریخ:

لازم به ذکر است که مبنای تقسیم تاریخ به طور کلی، (خط و پیدایش آن) است که بر این مبنا، تاریخ را به دو بخش تمدن و پیش از تمدن تقسیم بندی می کنند. همچنین سابقه پیدایش خط، چیزی حدود ۷ تا ۱۰ هزار سال است. لازم به ذکر است که اولین گزارش های تاریخی مربوط به سه هزار سال پیش است، به عبارتی از آغاز پیدایش خط تا موعدهنجام شدن آن، زمانی طولانی سپری شده است.

برآیند منابع پیرامون زیست آدمی در این کره خاکی، زمانی حدود یکصد هزار سال تا چهل هزار سال پیش است.

قالب بیشتر نقل تواریخ، شفاهی و روایی بوده است که می توان در افسانه ها و اسطوره ها، آنان را یافت. همچنین لازم به ذکر است که در روایات اولیه، جنبه های واقع گرایانه مشهود است لیکن به مرور از وزنه واقعیت آن در گذارهای بین نسلی کاسته شده و تخیل در آن مشاهده پذیر تر شده است، به عبارت دیگر، اسطوره ها آمیزه ای از در هم تنیدن واقعیات و تخیلات است. با این توضیح باید اشاره کرد که اسطوره شناسی، رشته ای از مطالعه تاریخ است که سعی بر آن دارد تا از درون روایات اسطوره ای، جنبه هایی از واقعیت را کشف کند.

رویکردهای اصلی به تاریخ عبارت اند از:

(۱) رویکرد غیر اصلی (باستان شناسی - اسطوره شناسی) :

که به کشف جنبه هایی از واقعیت از درون روایات اسطوره ای و یا کشفیات باستانی می پردازد.

(۲) رویکرد نقلی (توصیفی) :

در این رویکرد به تاریخ، نوعی نگاه گذشته نگر وجود دارد و به چیستی پدیده های تاریخی بصورت منفرد (خاص) با مقیاس هایی در بازه های جزئی و بزرگ، نگریسته می شود.

(۳) رویکرد تحلیلی (تبیینی - علمی):

در این رویکرد بوسیلهٔ سوالات چرایی، به گذار زمان، نگریسته می شود و وقایع تاریخی در ارتباط با یکدیگر دیده می شوند. از منظر دیگر، در این رویکرد، ما به کشف قانون مندی می پردازیم و ضمن فهم گذشته، حال و تا حدودی آینده را نیز با آن تبیین و پیش بینی می کنیم.

(۴) رویکرد فلسفه تاریخ:

مهمترین هدف این رویکرد، پاسخ به پرسش های چه خواهد شد است و اینکه عاقبت، بشر به کجا رهنمون خواهد شد. این نگاه کلان است و با جزئیات رفته بر زیست آدمی، کاری ندارد. برای این رویکرد می توان مثال هایی در نظر گرفت: در قالب نگرش لیبرال، اسپنسر، جوامع را به صنعتی و جنگ جو تقسیم بندی می کند. همچنین اگوست کنت جوامع را در بازهٔ الهیاتی، فلسفی ... تقسیم بندی می کند. در قالب نگرش مارکسیستی نیز، مارکس اشاره به کمون های اولیه و دارد. غایت محوری و نگاه ایدئولوژیک و عقیدتی، مبنای نگاه فلسفه تاریخ است.

رویکردهای اصلی به تاریخ	سؤال اساسی	نوع نگاه	روش تبیین و کاوش
نقلی (توصیفی)	چه بوده است	گذشته نگر	بررسی وقایع منفرد
تحلیلی (تبیینی)	چرایی	گذشته نگر + نگاه به حال	بررسی وقایع تاریخی مرتبط با هم
فلسفه تاریخ	چه خواهد شد	آینده نگر	غایت محوری و نگاه کلان و فرا جزئی

در اینجا لازم است اشاره ای داشته باشیم به وجوه جامعه و تاریخ؛ می توان برای تاریخ، دو صورت عینی و ذهنی در نظر گرفت. سیر اندیشه ورزی در ایران، همانا مربوط به وجه ذهنی تاریخ و جامعه است.

در خصوص چیستی اندیشه، بیشتر اشاره ای شد. اجمالاً باید در نظر داشت که اندیشه یک ویژگی انسانی است و با قوه تعقل، هم راستا است. اندیشه را می توان در آدمی به عنوان ویژگی فردی جست و جو کرد. همچنین می توان به صورت جمعی بدان نگریم. آدمیان هر یک به صورت فردی از ظرفیت اندیشیدن بهره مند اند و در به فعلیت رسانیدن آن، عوامل گوناگونی (فیزیکی، جغرافیایی و ...) اثرگذار است.

برای مطالعه بیشتر درباره این مهم، می توان به آراء ابن خلدون، مراجعه کرد.

در تاریخ، به صورت مختلفی، می توان اندیشه جمعی را مشاهده کرد. یکی از این صور، معرفت عامیانه (عقل سلیم) است که نمونه ای از اندیشه انسان و حاصل به اشتراک گذاشتن تجربه زیستی آدمی با دیگران است. این شکل اندیشه جمعی، در بستر زندگی روزمره و واقعیت اجتماعی شکل می گیرد.

صورت دیگر اندیشه جمعی و جلوه آن، اندیشه به مثابه نهاد است. یعنی جلوه ای از اندیشه که در بستر نهاد خاصی تولید و نشر می یابد. همانند دانشگاه که وظیفه تولید و نشر دانش را بر عهده دارد. این جلوه اندیشه بر خلاف رویه معرفتی عام، بصورت غیر مستقیم بر زندگی روزمره آدمیان اثر می گذارد. این جلوه اندیشه، سطح تکاملی وجه جمعی اندیشیدن است. این وجه در جوامع تکامل یافته، بصورت نسبی دیده می شود.

ایرانیان به لحاظ فردی از استعداد قابل توجهی برخوردار هستند و عوامل محیطی و شرایط اجتماعی این سرزمین، در آن مؤثر بوده است. به همین دلیل است که مشاهده می کنیم انسان ایرانی از هزاره های پیشین، سرآمد ابداع مصنوعات و اکتشافات و جرف بوده است. بدیهی است که نمی توان نشانه هایی از حکمت عامیانه در اندیشه ایرانی نیافت. مناسک اهالی این دیار همچون مراسمات قومی، آئین بزرگداشت نوروز و ... شاهد این مدعا است.

حکمت عامیانه ایرانیان را می توان در جنگها، اختراعات، اکتشافات و کاربست آنان در زندگی عامیانه مشاهده کرد. ایرانیان سرآمدان جنگ و جنگآوری بوده اند. به طور مثال، خشایار شاه، ۲۵۰۰ سال پیش، در ستیزه ها، عملیاتهای پیچیده عبور از آب را تدارک می دید. این مهم را هم می توان صورت دیگری از اندیشه جمعی، مد نظر قرار داد.

نگاهی به تمدن نیز خالی از فایده نیست چه اینکه تمدن نیز از لایه های عینی و ذهنی برخوردار است. وجه ذهنی تمدن در اندیشه مستتر است. با مراجعه به آثار تاریخی می توان ایران را یکی از بسترهای تمدن در طول تاریخ یافت. مشاهده کانون های معرفتی در مناطق جغرافیایی مختلف، در طول تاریخ این سرزمین. کار چندان دشواری نیست.

گفتیم که از اهداف تاریخ، برقراری پیوند میان دوران گذشته و معاصر است. آنچه که مد نظر کلاس مبانی تاریخ اجتماعی در ایران است، سیر اندیشه ورزی در ایران پس از اسلام است چه اینکه اگر بخواهیم سیر اندیشه ورزی در تاریخ ایران را مورد بررسی قرار دهیم، با مثنوی هفتاد منی مواجه خواهیم بود که از حوصله این کلاس خارج است.

سیر اندیشه ورزشی در ایران پس از اسلام:

به منظور بررسی سیر اندیشه ورزشی در ایران پس از اسلام، لازم است به زمینه آن یعنی سیر اندیشه ورزشی در اسلام، اشاره ای داشته باشیم. در همین راستا، باید در نظر داشت که سرآغاز اندیشه ورزشی نهادی در جهان اسلام، با پیدایش این آیین، فاصله متأخری دارد. می توان این زمان را به نیمه دوم قرن اول هجری، موکول کرد. بدیهی است دلیل این تأخر، وجود مؤسسين در نیمه اول قرن هجری است که حلال مسائل فکری جهان اسلام بودند.

با فقدان این مؤسسين در نیمه دوم قرن اول هجری، پرسش ها در جهان اسلام، پاسخی نمی یافتند و از قبیل انباشتگی خیل عظیمی از سؤالات، جهان اسلام به حمله وسیعی از پرسش ها مواجه بود. تنوع و گستردگی روزافزون جغرافیایی و اجتماعی اسلام نیز از دیگر دلایل تأخر نهادی اندیشه ورزشی در جهان اسلام بوده است چرا که آیین اسلام به خصوص در نیمه دوم قرن اول هجری، گستردگی قابل توجهی را تجربه می کرد. بر این اساس می توان گفت، جریان های نهادی اندیشه ورزشی در جهان اسلام، از نیمه دوم قرن اول هجری، پدید آمدند.

جریان های اندیشه ورزشی در CONTEXT اهل سنت (اشاعره و معتزله):

گفتیم که در پی انباشت پرسشها، جریان های اندیشه ورزشی، پدید آمدند. می توان به جریان معتزله و اشاعره، به عنوان اصلی ترین جریانهای اندیشه ورزشی در جهان اسلام اشاره کرد. گریزی به تعامل دوسویه ایران و اسلام، خالی از فایده نیست. با ورود اسلام به سرزمین پارس، هویت و موجودیت هر دو، در ارتباطی تنگاتنگ، از یکدیگر تأثیر می پذیرد. می دانیم که پس از ورود اسلام به ایران و پذیرش آن از سوی ایرانیان، حکومتهای محلی بسیاری در این گستره جغرافیایی ظهور و بروز یافتند لیکن اگر بخواهیم به اولین حکومت فراگیر پس از اسلام اشاره ای داشته باشیم، باید به سال ۹۰۷ هجری قمری رجعت کنیم. حدود ۹۰۰ سال پس از ظهور اسلام. زمانی که «صفویه» اعلام موجودیت نمودند.

لازم به ذکر است که اشاعره، معیار مراجعه ای جز متن نمی پذیرند، آنان، قرآن و حدیث را معیار تصمیمات خود می انگارند و نقل گرا لقب می گیرند. این در حالی است که معتزله، نقل صرف را کافی نمی داند و به عقل نیز به عنوان لازمه استنباطات فقهی، استناد می کند و تفسیر را نیز می پذیرد.

با توجه به اینکه میان نقل و واقعیت، ابهام و هاله وجود دارد، جریان نقل گرا، با عنایت به نقل، واقعیات اجتماعی را برانداز می کند و بدون اعتناء به CONTEXT، TEXT را مورد استناد قرار می دهد، عقل گرایی را غیر قابل قبول می داند و آنرا نفی می کند. این در حالی است که اعتزالیون از محدودیت های اشعریون فارغ اند و در محدوده علوم اندک محصور نیستند، همین مهم می شود که نگاه نامحدود نگر به علم، سبب مقبولیت تعدد شاخه های علمی می شود.

ورای جریان های اندیشه ورزشی بارز که از آنان یاد شد، با توجه به اینکه نهاد علم در تاریخ اسلام، علی الخصوص وابسته به نهاد قدرت بوده است، فعالیتهای آکادمیک تحت تأثیر سیاست های دولتی قرار داشته اند، فلذا مشاهده می کنیم که علم، پیوسته، تحت تأثیر تحولات قدرت بوده است.

با عنایت به این مهم، چنانچه حکومت عباسیان و قوام آنها را حد فاصل قرن یکم تا هفتم هجری، حدود ۵۵۰ سال مد نظر قرار دهیم، رابطه نهاد قدرت و نهاد علم، حائز اهمیت خواهد بود.

در نیمه اول خلافت عباسیان، حمایت های سیاسی قدرت حاکم، معطوف به جریان عقل گرا بود که دو پیامد تاریخی با خود داشت. در قرن دوم هجری شاهد نهضت ترجمه بودیم که سبب رجوع مسلمانان به تمدن های روم، چین، عبری و ... شد و چنین، عطش دانستن مسلمانان، برطرف شد. دومین پدیده که از آن به عنوان عصر طلایی تمدن اسلامی یاد می شود، در قرن سوم و چهارم ظهور و بروز می یابد و نقش ایرانیان در این مهم بی بدیل است، چه اینکه ایرانیان پس از اسلام از حصار محدودیتهای دوران ساسانیان و نظام طبقاتی آن دوران رها شدند و ولع آموختن، آنان را ترغیب به دانش آموزی و اثر گذاری بر تاریخ اسلام نمود. متأسفانه شاهد تداوم این عصر نیستیم و وابستگی نهاد علم به نهاد قدرت به ویژه از زمان متوکل عباسی و هنگامه پدیدآیی تغییراتی در نهاد قدرت، سبب تقلیل جایگاه ایرانیان در نهاد حکومت شد و ترکان سلجوقی جایگزین ایرانیان در دستگاه حکومتی شدند. لحاظ آراء ابن خلدون درباره عصیبت و حکومت که بستری برای مباحثات پیرامون تضعیف قدرت است، بستری است برای تبیین رفتار عباسیان. چرا که از زمانی به بعد، خلافت عباسیان دچار احساس ضعف شد و به منظور بازتولید اقتدار، به سمت اشاعره متمایل شد که در این مقطع شاهد تفاهم و بده بستان های مسلکی بین اشاعره و عباسیان می باشیم و از قِبَل آن، اشاعره حاکم بر نهاد علم می شوند و افرادی چون امام محمدغزالی با تهافت الفلاسفه در رد مباحث عقلانی و حذف فارابی و ابن سینا می کوشند. در ادامه این روند، سیاست های اشاعره به دست خواجه نظام الملک طوسی می افتد و مدارس نظامیه، به ترویج ریاضت غزالی می پردازند. با حاکمیت تفکر اشاعره، شاهد چرخش نهاد علم می باشیم و معارفی در نهادهای علمی رواج می یابند که به محدودیت شاخه های معرفتی می انجامد و افول این معارف را سبب می شود که این همه مصادف با نیمه قرن چهارم هجری است که نهادهای علم، به خواب فرو می روند.

پیامد تسلط اشاعره بر نهادهای معرفتی، چیزی جز خاموشی چراغ علم نبود و این رکود تا ورود مدرنیته (قرن ۱۲) ادامه داشت. در این مقطع، طعن به اعتزالیون و تمسخر نهله های فکری آنان به میزانی ادامه می یابد که افرادی همچون ابن سینا، سرخورده می شوند و به مهاجرت روی می آورند.

افسوس؛ چرا که اگر تفوق و تداوم شکوه تمدن اسلامی ادامه می یافت، شاید هرگز شاهد ورود مدرنیته به اسلام نمی بودیم و حتی فراتر از آن، مدرنیته، CONTEXT شرقی می یافت. چه اینکه در دوران تمدن اسلامی، شاهد اغمای تمدن مغرب زمین بودیم و قرون وسطی، غوغا می کرد.

بدیهی است که فاصله رکود اسلامی و بیدار شدگی تمدن مغرب زمین چنان گسترده شد که قیاسی بنام عقب ماندگی معنا یافت و شاهد عقب ماندگی و قشریگری (ظاهرگرایی) جوامع اسلامی بودیم.

حضور اشاعره در بطن تمدن اسلامی، سبب برداشتهای سطحی و گسترده امروزی از اسلام شده است که باعث دشواری و ناممکنی تمایز و تفاوت آن برای بسیاری است.

در یک نگاه کلی و اجمالی، می توان مهمترین محصول اشاعره را، عقب ماندگی جوامع اسلامی دانست که در CONTEXT ذهنی، بدان می نگرند.

بیشتر گفته شد که جریانهای اصلی عالم اسلام، عقل گرایان و نقل گرایان بودند، باید در نظر داشت که زیست این دو جریان اصلی در کالبد اسلام، پیامدهایی را در پی داشته است:

در خصوص پیامدهای ظهور و بروز نقل گرایان، می توان گفت، که به دلیل اینکه ایشان، بی اعتنایی به عقل را در پیش گرفتند، در جهان فکری آنان، عقل جایگاه خود را از دست می دهد و در تصمیم گیری ها از آن استفاده نمی گردد، در نتیجه نحوه عقلی نگرستن به مسائل رنگ می بازد و توجیه گری ها، سلطه می یابند. در پی این بلیه، حساسیت به جهان پیرامون از دست می رود و توجهات متمرکز می گردد بر آنچه که صرفاً نقل شده است و اجتهاد پویا، به افول می گراید.

همچنین، گفته شد که ریشه عقب ماندگی اسلام در عصر نقل گرایان، توجه عقل گرایان اروپا و عدم توجه همزمان نقل گرایان جهان اسلام به پدیده های پیرامونی بوده است که ابتدا منجر به عقب ماندگی علمی و سپس عقب ماندگی تاریخی شده است. اینچنین است که شاهد عدم قوام نظریات علمی در بستر اسلامی هستیم و رد پای اندیشمندان مسلمان را در هزاره های اخیر، لا به لای آثار و نظریات غربیان می یابیم.

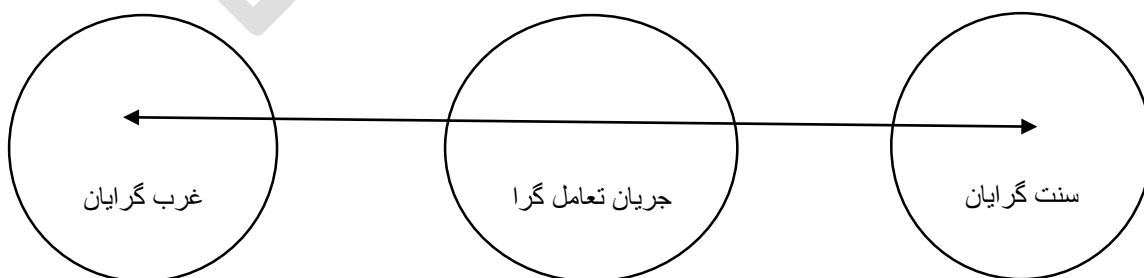
واقعیت آنکه عارضه نقل گرایی سبب شد تا دین حقیقی و دین نقل گرایان یکی پنداشته شود که نشانه های آنرا می توان در تفاوت بین انسان از دید قرآن و از دید نقل گرایان دید.

اجمالاً می توان چنین ترسیم نمود که تا حدود قرن چهارم هجری، شاهد غلبه عقل گرایان هستیم و از آن زمان تا حدود قرن دوازدهم هجری، تفوق نقل گرایان را مشاهده می کنیم. بدیهی است که حدود قرن ۱۲ هجری به بعد نیز شاهد ظهور نشانه های مدرنیته در جهان اسلام می باشیم.

لازم به ذکر است که با ورود مدرنیته به جهان اسلام، عقب ماندگی حاصل از تفوق طولانی مدت نقل گرایان، آشکار شد و نشانه های بیداری اندیشه ورزی، نمایان گردید، فی الواقع، جهان اسلام به نتیجه عقب ماندگی حاصل از تعطیلی اندیشه واقف شد و سعی در تغییر رویه و بیداری و پویایی و حیات اندیشه نمود.

باید در اینجا به وجه تمایز اندیشه ورزی فعال و اندیشه ورزی منفعلانه نیز اشاره ای داشت، فی الواقع اندیشه ورزی منفعلانه در پی مسائلی است که در کالبد جامعه مقفود مانده است و سعی در بارز نمودن و بررسی چنین مسائلی می کند، با کلیت آنها کاری ندارد و نتیجه بیداری دانشمندان مسلمان نیست بلکه نتیجه تفکرات مدرنیته است که ریشه در غرب دارد. حال آنکه اندیشه ورزی فعال و پویا در کاوش پاسخ به دو پرسش اساسی جهان اسلام است، یکی چرایی شکل گیری عقب ماندگی و دیگری، راهکار و چگونگی خروج از آن.

جالب آنکه، در پی پاسخ به این دو سؤال اصلی جهان اسلام، در بستر این عالم، سه گروه (جریان) پدید آمدند که در شکل زیر، آنان را مشاهده می کنیم:



یکی از جریان های پدید آمده، سنت گرایان هستند که خود به دو گروه تقسیم می شوند، یکی سنت گرایان دست اول که عقب ماندگی را یا کاملاً نفی می کنند و یا معیارهایی متفاوت برای عقب ماندگی در نظر دارند، دیگری؛ سنت گرایان دست دوم هستند که ضمن قبول عقب ماندگی، دلیل آنرا افول و انحراف از دوران طلایی اسلامی می دانند و بر همین اساس، راه حل آنرا بازگشت به عصر طلایی اسلامی می دانند.

برای سنت گرایان می توان، ویژگی هایی را به شرح ذیل بر شمرد:

- ۱- آنان به تحولات غرب بی اعتنائند و در حالت افراطی خود، بعضاً مظاهر غربی را تحریم می کنند و از آنان تنفر دارند.
- ۲- همچنین، سنت گرایان، غرب و مدرنیته را به صورت کامل رد می کنند و توجّه تام دارند نسبت به سنت.

دیگر جریان پدید آمده در مواجهه با دو پرسش اصلی، غرب گرایان اند، ایشان معتقد اند مسائل در تمام جامعه وجود دارد و با برجسته ساختن دو خصیصه، یکی دین و دیگری عقب ماندگی، عقب ماندگی را نتیجه دین می دانند و تنها راهکار رهایی از عقب ماندگی را در گریز از دین می دانند و برای نیل به این مقصود، به غرب ما بعد قرون وسطی روی می آورند و به ستیز با دین، همت می گمارند.

برای غرب گرایان نیز می توان ویژگی هایی را در نظر داشت:

- ۱- آنان به طور کامل، سنت را رد می کنند.
- ۲- به غرب و مظاهر آن، شیفتگی و اشتیاق فراوان دارند.
- ۳- با برخوردی عاطفی، سنت را رد می کنند و غرب را به طور کامل می پذیرند.

تعامل گرایان:

سوم جریان پدید آمده در مواجهه با دو پرسش اساسی جهان اسلام، تعامل گرایان هستند که در پی پالایش گری در زمینه سنت اند و در پی گزینش مسائل درست و مفید سنت هستند و نتیجتاً به عقل گرایان، نزدیکی بسیاری دارند. از سوی دیگر، ایشان در پی گزینش گری در مواجهه با غرب نیز هستند و مسائل مفید و لازم برای جامعه اسلامی را، از مدرنیته غربی، استخراج می کنند.

پس از بررسی اجمالی که درباره اشاعره و معتزله داشتیم، و جریان های رویارو با مدرنیته را برشمردیم، لازم است به شیعه نیز به عنوان یک جریان قدرتمند اسلامی، بنگریم.

جریان های اندیشه ورزی در CONTEXT شیعه (اصولیون و اخباریون) :

می دانیم که وجه مهمی از بیان اندیشه، شرایط بیان آن است. شیعه تا پیش از صفویه (دوران عباسیان) دچار عزلت و گوشه نشینی بود و وجه بیان بیرونی آن، جایگاه چندانی نداشت. با توجه به این مقدمه، اندیشه شیعه را می توان به دو بخش ظهور بیرونی و عزلت، تفکیک کرد. اندیشه شیعه بصورت کلی، بصورت عقل گرایی بوده است چرا که به عقل و اجتهاد به عنوان اصول فکری خود می نگرد. هنگامه ظهور بیرونی تشیع، دوران صفویه نام برده می شود.

باید در نظر داشت که شیعه پس از حکومت با شیعه قبل از حکومت تمایز دارد. چه اینکه عقل گرایان تشیع، تا نیمه ابتدایی زعامت شیعه، بر نهاد علم حاکم بودند و در نیمه دوم حکومت صفویه، به دلیل تضعیف قدرت آن (قرن یازدهم به بعد)، شاهد ارجاع قدرت به اخباریون تشیع هستیم و اشخاصی چون ملا امین اسطرآبادی مورد حمایت قرار می گیرند و اخباریون بر حوزه های علمیه، تسلط می یابند.

به طور کلی جریان های اندیشه ورزی برجسته در CONTEXT تشیع، دو گروه هستند، اخباریون یا همان رفتارگرایان ؛ و اصولیون یا همان عقل گرایان که پیشتر به آنها و پیامدهای ظهور و بروزشان در جهان اسلام، اشاره ای شد. در اینجا لازم است که به یکی از جریان های نهادی جهان تشیع، یعنی همان تصوف نیز اشاره ای داشت:

تصوف

در خصوص جریان های اندیشه ای نهادی، ورای بحثی که درباره اخباریون و اصولیون مطرح شد، در فرآگرد تاریخ اجتماعی ایران، شاهد ظهور جریان دیگری با نام «تصوف» هستیم. برای پدیدآیی و قوام تصوف می توان به دو منشأ تاریخی و دینی اشاره کرد.

منشأ دینی پیدایی تصوف:

پیش از شرح این مهم، لازم است اشاره ای نیز درباره ابعاد دین داشته باشیم.

به طور کلی، دین دارای چهار بُعد است، اولین بعد دین، «مناسک» است. بعد دوم مربوط به «باورها و اعتقادات» است. سومین بعد، «تجربه دینی» یا همان «عرفان» را شامل می شود و بعد چهارم «حوزه اخلاق» را در بر می گیرد.

همچنین بازه دینداری را می توان در نموداری شامل وجهه نامتعادل افراطی و وجهه نامتعادل تفریطی، مد نظر قرار داد.

با این مقدمه، می توان گفت، دینداری متعادل، آن نوع از دینداری است که به صورت متوازن، هر چهار بُعد دینداری را شامل شود. از سوی دیگر، باید در نظر داشت که ارتباط با خداوند، در قالب تجربه دینی لمس می شود و به صورت احساس، عیان می گردد و مراتب متعددی را از احساس مبتدی تا اوج تجربه دینی یا همان مشاهده باورمند حضرت حق را شامل می شود. با اشاراتی که بدان پرداخته شد، می توان تصوف را برجستگی بُعد عرفان دینی و به حاشیه رفتن دیگر ابعاد آن دانست.

عرفان منفعل و عرفان فعال:

از سوی دیگر، باید در نظر داشت که عرفان، نیز به دو صورت کلی، تقسیم می‌شود، یکی عرفان فعال و دوم، مربوط به عرفان منفعل است و تفاوت عمده آنها در این است که عرفان منفعل میل به ابراز دارد، نشانه‌هایش را در معرض دید می‌گذارد و در وادی نمادها سرگردان است، حال آنکه عرفان فعال، همّت خود را بر ستر و پوشانیدن سیر و سلوک معنوی خویش می‌گذارد و مسلکی درون‌گرا دارد. از سوی دیگر، در عرفان منفعل، شاهد برجستگی وجه ارتباط با خداوند هستیم و دوری‌گزینی از طبیعت و اجتماع، مشهود است حال آنکه عرفان فعال، هیچ‌یک از ابعاد عرفان را بر دیگری غلبه نمی‌دهد و توجه در خور به طبیعت و اجتماع و خدا دارد چه اینکه ارتباطات انسان، در سه قالب کلی (انسان با انسان)، (انسان با طبیعت) و (انسان با خدا)، باز تعریف می‌شود.

به عنوان مثال؛ می‌توان "فتایان" قرن سوم هجری و "حاج رجبعلی خیاط" دوران معاصر را نمونه‌هایی از عرفان فعال دانست.

بالتوجه و بالفعل بودن تصوف:

در خصوص تصوف نیز مشاهده می‌کنیم که اندیشه تصوف به مرور، اجتماعی می‌شود و در مقطعی از حالت بالقوه به حالت بالفعل، تبدیل می‌گردد و وجه اجتماعی آن فعال شده و شهود عینی آن، میسر می‌شود. این مقطع تاریخی، زمانی نیست جز زمان حمله مغولان در قرن هفتم هجری، که آن حمله، بصورت گاوآهنی، جامعه را شخم زد و بستر رویش بذره‌های صوفی‌گری را مهیا ساخت و صوفی‌گری مجال بروز اجتماعی بارزی یافت. برای اثبات این مهم نیز می‌توان به شهادت‌های ویل دورانت نیز استناد نمود.

نکته جالب آنکه، مارکس، دین را افیون توده‌ها می‌دانست، به استناد این گزاره، می‌توان تشبیه نمود که تصوف نیز، به مثابه دارویی التیام‌بخش و تسکین‌دهنده، آلام ناشی از حمله مغول را تقلیل داد.

همانطور که اشاره شد؛ پس از وقایع قرن هفتم، در قرن‌های هشتم و نهم، شاهد جلوه اجتماعی تصوف در جامعه ایرانی می‌باشیم و تصوف در این روند تاریخی، همچون موتور محرکه در پیدایش صفویه، عمل می‌کند.

می‌بینیم که اندیشمندانی همچون عبدالحسین زرین‌کوب، تا پیش از پیدایش صفویه، بیش از ۱۵۰ فرقه شیعی که با پیدایش صفویه، اعلام موجودیت نموده‌اند، بر شمرده‌اند و نهایتاً با روندی که منجر به قدرت روز افزون شریعت‌گرایان می‌گردد و از قدرت طریقت‌گرایان می‌کاهد، فرقی متعدد به حاشیه رانده می‌شوند. از این منظر، اوج وجهه صوفیانه شریعتمدار را می‌توان در دوران قاجاریه مشاهده نمود و روی کار آمدن شریعت‌گرایان را به قرن دهم هجری مرتبط دانست.

لازم به ذکر است که حمله مغول را می‌توان به رخداد ناگهانی یک زلزله تشبیه نمود، که پس از آن، تعداد روستاهای آباد ایران به یک چهارم می‌رسد و بستری برای جلوه تصوف فراهم می‌کند و عرفان فعال را به عرفانی منفعل بدل می‌سازد.

خالی از فایده نیست اشاره به این حاشیه که معرفت و شناخت، دارای مراحل است که عبارت‌اند از: توجه، گرایش (تمایل)، نگرش، باور و کشف.

اثر تاریخی رویکرد تصوف:

یکی از مهمترین خصوصیت جامعه امروز ایران، نسبت به دیگر جوامع، مسئله پیشرفت و عقب ماندگی است، شاید بتوان یکی از دلایل این عقب ماندگی را، سیطره تصوف (عرفان منفعل) در بازه زمانی ۷۰۰-۸۰۰ ساله ای دانست که بر این آب و خاک تاختند، چرا که رویکرد صوفیانه، آدمی را از طبیعت و اجتماع، منع می سازد و این بی توجهی، سبب جهل و ناآگاهی می شود و عقب ماندگی را تسری می بخشد. همچنین، استعمار نیز که بازتعریف سلطه علم بر جهل است، توانست به واسطه جهل حوزه سرزمینی تصوف، غلبه یابد و منویات خویش را دنبال نماید. به عبارت کلی تر، صوفی گری سبب هدر رفت سرمایه اجتماعی حوزه سرزمینی تصوف شده است و علیرغم وجه مثبت تسکین بخش کوتاه مدت، خسارات جبران ناپذیری را در تاریخ اجتماعی این پهنه آبی خاکی، بر جای گذاشته است.

پیامدهای نقل گرایی و تصوف در تاریخ اجتماعی ایران:

اجمالاً، گفتیم که دو جریان فکری با نفوذ در جامعه ایران، یعنی نقل گرایی و تصوف، سبب بروز و ظهور پدیده هایی شده است که این پیامدها به شرح ذیل اند:

- ۱- گسترش نا آگاهی در عرصه عمومی و عامیانه جامعه در کنار پادشاهان و زمامداران
- ۲- تقدیر گرایی اجتماعی و غیر هستی شناسانه که به توجیه وضع موجود می پردازد
- ۳- قشری گری یا ظاهر بینی که با تفکر نقل گرایی در جامعه تزریق می شود

همچنین، بخشی از روند اندیشه ورزی در کالبد اسلامی را تشریح کردیم، آنچه که در ذیل بدان می پردازیم:

- جریان نهادی اندیشه (عقل گرایی، نقل گرایی، ارزشها و پیامدهایشان)
- اندیشه صوفیانه (عرفان اجتماعی)
- ادبیات ایرانی (فرهنگی مباحث ادبی در روند اندیشه ورزی)

فرهنگی ادبیات ایرانی

اینک و در ادامه بحث، لازم است که به مبحث ادبیات در بستر اندیشه ورزی جهان اسلام بپردازیم چرا که ادبیات، در مقایسه با دیگر شاخه های اندیشه ورزی، دچار فرهنگی شگفتی شده است. می دانیم که در دسته بندی معارف، ادبیات را زیر شاخه هنر می دانند به عبارت دیگر، وجه ذوقی ادبی بر وجه معرفتی آن غلبه دارد. بر این اساس چنانچه ادبیات را محصول ذوق آدمی بدانیم، این ذوق به احساس آدمی که یک ویژگی فردیست مختوم می شود، با این نگره، گزاره ای در کار خواهد بود مبنی بر اینکه ایران زمین در بستر تاریخی شاهد رشد و پرورش فردیت آدمیان بوده است. چنین نگرینی با تقلیل گرایی مواجه است و از منظر تاریخ اجتماعی، فاقد اعتبار می باشد. بهتر آنکه، چنین تورم ادبی را به مباحث اجتماعی و تجربه زیسته مرتبط دانست.

باید در نظر داشت که اندیشیدن، درونی آدمی است لیکن هنگامیکه با پدیده ابراز مواجه گردد، جریان اندیشه ورزی را لقب می گیرد. افسوس آنکه در روند تاریخی این سرزمین، شاهد خودکامگی و رابطه یکسویه دیکتاتورمآبانه سلاطین هستیم، فلذا جریان اندیشه ورزی تحت الشعاع عامل سیاسی قرار داشته است. پس با دقت نظر در این مهم می توان چرایی طرد اندیشه های متکثر در بستر تاریخی این سرزمین را دریافت، چه اینکه حاکمیت با ساختار دو وجهی، صرفاً اندیشه موافق خود را می پذیرد و دیگر وجهه های تفکر را با هزینه های گزاف مواجه می سازد.

اجمالاً، همانگونه که مطرح شد، می توان یکی از ممانعت های اندیشه ورزی را به عامل سیاسی مرتبط دانست. به طور مثال، "ابن سکین" که از معلمان فرزندان هارون الرشید بوده است و گرایش های شیعی مستتر داشته، پس از دورانی تقیه، به جهت فاش گویی علاقه مندی به فرزندان علی (ع)، به طرز فجیعی، توسط عمال عباسی، زبانش بریده می شود. همچنین نمونه های دیگری، چون منصور هلاج و بلایی که بدان مبتلا شد و یا فرخی یزدی که در دوران رضا شاه، دچار هزینه های فراوان گردید، و یا میرزاده عشقی و آنچه که بر او رفت، در تاریخ اسلامی بویژه تاریخ سرزمین پارس، بی شمارند. همه آنچه که گفته شد، مبین آن است که در نظام سیاسی بسته، هزینه ابراز اندیشه گزاف خواهد بود.

عامل دیگری که جریان اندیشه ورزی را مورد تأثیر قرار داده است، عامل معرفتی متأثر از دین بوده است که نمونه بارز آن در تکفیر هنگامه حاکمیت نقل گرایان (قرن چهارم به بعد) مشهود است.

باید در نظر داشت که ترکیب دو عامل سیاسی و معرفتی و اتحاد آنها در مواجهه با جریان اندیشه ورزی، از قرن چهارم هجری ظهور و بروز می یابد و انسدادی را پدید می آورد که جریان اندیشه ورزی دچار سکوت و عدم ابراز می شوند و بعضاً همچون ملاصدرایان اندک اندیشه هایشان را کتابت و چال می کنند. دومین حالت مواجهه با این انسداد معرفتی، ابراز و هزینه دادن بوده است؛ ملاصدرا، هلاج و ...، نمونه هایی از این حالت بوده اند. سومین حالت نیز یافت راه جایگزین بوده است. آنچه که در قالب ادبیات تبلور می یابد و اندیشمند ایرانی از ویژگی های ادبیات (ابهام، استعارات، کنایه و ...) استعانت می جوید و ادبیات در این روند طاق فرسا با فربهی مواجه می گردد. به طور مثال تا پیش از قرن چهارم و پنجم هجری، شاهد اندیشمندانی چون ابوریحان و بوعلی سینا هستیم ولیکن پس از آن با ظهور عطار، خیام، رودکی، ثنایی و امثالهم مواجه می شویم.

اینچنین است که تدریجاً شاهد یکه تازی ادبیات در جریان اندیشه ورزی هستیم و ضرورت ها و هنجارهای زمانه، اندیشمندان را به جهان ادبی سوق داده است و امروزه شاهد ادبیاتی فربه و مملوء از کنایات و استعارات، می باشیم. و رای این فربهی ادبی، باید به پیامدها و آثار آن نیز اشاره ای داشت:

یکی از این پیامدها، تفسیربرداری فراوان درباره بیانات اندیشه وران است که سبب خلاء مناسبات طولی در اندیشه ها می شود و اندیشه های ادبی در عرض یکدیگر قرار می گیرند. چه اینکه هنوز که هنوز است در اندیشه حافظ مانده ایم و به عصر پساحافظی نرسیده ایم، حال آنکه مناسبات اندیشه ای در مغرب زمین شاهد روندهای طولی بوده است. به طور مثال، هابز، نظم را مطرح می کند و مسئله نظم حل می شود، متأخران از نظم عبور می کنند و دموکراسی را بیان می کنند. اجمالاً این پیامد در تاریخ اندیشه ورزی این سرزمین سبب انباشت اندیشه ای ناحلال می گردد.

دیگر پیامد ادبی شدن بیان اندیشه در آن است که انباشت نا حلال کشکول گون (پراکنده گویی)، سبب نیازمندی اندیشه وران به علم حلال می گردد و این نیاز سبب تشویق اندیشه ورزان به مراجعه به آراء و اندیشه های اندیشه وران مغرب زمین شده و نوعی وابستگی علمی را پدید آورده است.

دیگر پیامد اندیشه ورزی ادبی، پراکنده گویی و از شاخه به شاخه پریدن های متواتری است که انسجام اندیشه ورزی را مخدوش نموده است و چنان، انطباق و سازگاری با زیست امنیت خواهانه هزار و شب های بسیار را به زبان آورده است.

مقتضای شرایط زیسته ای که سبب چنین واقعه ای شده است، علیرغم اینکه حائز جنبه های مثبت فراوان در زمانه زیسته آنان بوده است لیکن دستاورد حلالی در عرصه اجتماعی آیندگان بر جای نگذاشته است، فلذا جامعه ایرانی با انبانی از اندیشه های ادبی، به دنیای مدرن و عصر جدید ورود می کند و نتیجتاً با خلاء حلال مشکلات مواجه می گردد.

شاید، سؤالی که در اینجا مطرح گردد، این باشد که جامعه ایرانی با انبان معرفتی و انباشت اندیشه ادبیات آلود، چه کند و در بُعد کلان، چه نسخه ای برای آن بپیچد؟

جمع بندی مباحث این بخش، آنکه، راهکار بهره مندی از انباشت ادبی موجود، کاوش قواص گون جریان معرفتی ادبیات آلود موجود است که بتوان از این طریق و در بستر نهاد و فراتر از فرد، به حل مسائل کلان اجتماعی از طریق بهره مندی از انباشت موجود پرداخت.

مدرنیته:

پیشتر، گفته شد که در پدید آیی جامعه و تداوم آن در بستر تاریخ، دو دسته عوامل نقش دارند. یکی عوامل عینی که شیوه زیست و نظام سیاسی را در بر می گرفت و دیگری عوامل ذهنی که جهان اندیشه ورزی را شامل می شد. بدیهی است که با دقت نظر در این عوامل، می یابیم که چنین عواملی، اغلب، عوامل درونی جامعه قلمداد می گردند تا اینکه به عنوان عوامل بیرونی بدانها نگریسته شود.

حال، این سؤال پیش می آید که براستی، آیا، در روند جامعه سازی تاریخی، صرفاً عوامل داخلی مؤثر بوده اند؟ قطعاً، پاسخ منفی خواهد بود، چرا که در کنار اثرگذاری عوامل داخلی، قطعاً تحولات پیرامونی و دلایل بیرونی نیز، اثر بخش بوده اند.

مدرنیته در این **context**، معنا می یابد و به عنوان عامل بیرونی مؤثر بر تاریخ این سرزمین، جلوه می کند. پدیده ای که دارای ابعاد بسیار وسیعی است و علیرغم عدم خواستگاه درون جامعه ای، بواسطه قدرت بسزایی که از آن برخوردار بوده است، به عنوان فاکتور مهمی در تحولات تاریخی سرزمینمان، ایران، نقش بازی می کند، چه اینکه در "سه-چهار" قرن اخیر، روند اثرگذاری خود را، بر ما گذاشته و تشدید کرده است، خواه به صورت اثر مستقیمی که بر جامعه داشته است و خواه به صورت تأثیر غیر مستقیمی که بر عوامل عینی و ذهنی درونی داشته است.

براستی، مدرنیته، به چه معنایی است؟

فی الواقع، این مهم، ناظر بر دوره و واقعه ای تاریخی در زندگی بشر است. واقعه ای کلان و بلند مدت که دوره ای از زندگی بشر را در بر می گیرد. واقعیت آنکه، نمی توان به صورت دقیق، بازه زمانی ورود و ظهور آنرا مشخص کرد، چه اینکه اختلاف نظر در این خصوص بسیار است. از سوی دیگر، پایانی نیز نمی توان برای این دوره تاریخی بر شمرد.

به طور کلی دوره مدرنیته، دوره ای است که از قرون اخیر، زندگی انسان را تحت تأثیر قرار داده است و مملوء از وقایع تاریخی مهم است. از تغییر در شیوه کشاورزی خود بسنده با هدف نیل به کشاورزی تجاری گرفته تا انقلاب صنعتی و امثالهم. از کشاورزی تجاری، سخن به میان آمد. شایان ذکر است که این سبک کشاورزی مدرن، سبب فربه شدن حوصله و حوزه بازار شد تا جایی که کانون اقتصاد را از روستا به شهر انتقال داد و هم‌آوردی و تعارض شهر و روستا را سبب گردید، تعارضی که تحت عنوان معارضه فئودالها و بورژواهای قرون ۱۴ و ۱۵، از آن یاد می شود و با پیروزی بورژواها و غلبه شهر بر روستا، خاتمه یافت و وجه مهمی از تأثیرات و تغییرات کشاکش مدرنیته قلمداد می شود.

وجه دیگر اثرگذاری مدرنیته را می توان به اختراع قطب نما مربوط دانست چه اینکه سبب توسعه دریانوردی شد و منجر به کشف سرزمین های جدید گردید و نتیجتاً، با کشف منابع جدید، حجم زیادی از منابع و ثروتها را به کشورهای مهاجم سرریز کرد و سلطه استعماری فراهم کننده سرمایه برای اروپایی ها را رقم زد.

بدیهی است که تا پیش از این شاهد سرآمدی شانه به شانه تمدنهای مختلف بودیم و فواصل اندک بود لیکن با سیطره استعمار، فواصل زیاد شد و این افزایش فاصله، سبب تحت سلطه در آمدن دیگر تمدن ها گردید.

بدین نحو، با سلطه استعماری که به مرور زمان پدید آمد، موج مدرنیته در دایره تمدن اروپایی ماندگار نشد و از زادگاه خویش در شمال غرب اروپا، رهید و به تمدن ها و کشورهای تحت سلطه، صادر شد. امواجی که به مرور، سراسر اروپا را در بر گرفت و با خروج از اروپا، قاره های دیگر را نیز در بر گرفت و اجتماع ایران زمین را نیز، تحت تأثیر قرار داد.

به طور کلی، نمی توان صرف توان استعمار، را عامل نفوذ آن به قلمروهای دیگر دانست، به عنوان نمونه، در ایران، علاوه بر قدرت و توانی که استعمار داشت، شرایط داخلی و نحوه واکنش کشور بدان نیز حائز اهمیت است.

به صورت کلی، می توان برای مدرنیته، دو چهره قائل شد. دو بازویی که نفوذ آن را در دیگر جوامع، آسان ساخت. چهره اول، که در نیمه اول عمر آن، در قالب استعمار ظهور و بروز یافت و چهره دوم آن که در نیمه دوم و با رنگ باختن استعمار، در قالب توسعه، پذیرای تمدن های دیگر بود.

گفته شد که سرآغاز مدرنیته، با صدور استعماری آن در سرزمینمان ایران، آغاز گردید. نفوذی که می توان نمودهای آنرا در قالب معماری انگلیسی سپاه شاهسون و امثالهم مشاهده نمود.

لازم به ذکر است که مدرنیته و استعمار را نمی توان، پدیده ای مختص ایران دانست، بلکه با پدیده ای Global مواجه هستیم. همچنین، در تمامی فراز و نشیب ها، ایران، تنها کشوری است که مستعمره استعمار نشد و صرفاً تحت تأثیر آن قرار گرفت.

براستی، چرا ایران، هیچگاه، مستعمره نشد؟

آنگونه که از شواهد بر می آید، این است که ایران، صحنه رقابت قدرتهای استعماری بود، از سوی انگلستان که با هدف استراتژیک دسترسی به کمپانی هند شرقی، در ایران مداخله می کرد و در سوی دیگر، شوروی که با هدف دستیابی به آبهای آزاد، در این سرزمین جولان می داد و چنین است که ایران جولان رقابت قدرت های استعماری، هیچگاه به طور کامل، مستعمره هیچ کشوری نگردید و از گزند استعمار کامل، در امان ماند. در این مهم، مشاهده می کنیم که امتیازاتی نیز از سوی حکومتهای ایرانی پرداخت می شده است. امتیازاتی همچون، امتیاز نفت جنوب انگلیس و تلاش امتیاز نفت شمال توسط شوروی ها و امثالهم.

آنچه که در بالا، بدان اشاره گردید، بیانگر پدیدآیی موازنه ای است که رقابتهای استعماری در کالبد این سرزمین، ساخته و پرداخته نمودند. البته عوامل ثانویه دیگری نیز در ذیل استعمار نرفتن ایران دخیل بوده اند، از تلاش حکومتهای وقت و مناسبات اجتماعی محلی گرفته تا تلاشهای علمای زمانه.

لازم به ذکر است، علت استعمار، نه اینکه حکومت های متأخر نسبت به حکومتهای اولیه دچار اهمال کاری شده اند، بوده است، بلکه بواسطه ظهور مدرنیته در مغرب زمین و عدم توانایی ساخت سنتی سیاسی شرقی در تقابل با آن، قلمداد می گردد. فاصله ای که هرج و مرج ها و از هم گسیختگی های نظام اجتماعی قرن تشویش (قرن دوازدهم)، در پدیدآیی آن، موثر بوده اند.

اجمالاً، مدرنیته، با دو چهره اصلی بر جوامع تأثیر گذاشت. یکی چهره استعماری مبتنی بر زور و غلبه نظامی بود و نیمه اول مدرنیته را شامل می شد که تدریجاً کانون اثرگذاری نیروی نظامی، جای خود را به دستاوردهای مدرنیته داد و توسعه و ظهور محصولات صنعتی، چهره دوم مبتنی بر تجارت مدرنیته را عیان کرد.

باید در نظر داشت که مدرنیته با مدرنیسم، متفاوت است. مدرنیته دوره و واقعه ای تاریخی است لیکن مدرنیسم، اندیشه ای نظری است.

همچنین، آثار مدرنیته، به دو بخش کانونی و پیرامونی، تقسیم می شوند. در این راستا، مدرنیته، در کانون پدیدآیی خود، سبب تغییراتی شد که جنس آن، با تغییرات پیرامونی ناشی از آن، متفاوت است، همان مفهومی که تحت عنوان کانون و پیرامون، از سوی اندیشمندان نیز، به کار می رود.

باید در نظر داشت که تغییرات کانونی با بازیگری اصحاب مدرنیته پدید آمد، لیکن تغییرات پیرامونی با بازیگری دیگران، رقم خورد. تفاوت تأثیرات کانونی و پیرامونی نیز، در وجود کنشگران فعال و منفعل، باز تعریف می شود، چه اینکه ما نسبت به تحولات به عنوان بازیگرانی منفعل نقش بازی کردیم و پذیرنده آن بودیم.

تأثیرات پیرامونی مدرنیته را نیز می توان در قالب سه سطح، مورد تحلیل قرار داد:

- (۱) سطح روانشناختی: که مبین تأثیراتی است که بر نگرش ها، رفتارها و ارزش های انسانها، اثرگذار است.
- (۲) سطح جامعه شناختی: که مبین تأثیراتی است که در تغییر شکل جوامع، روابط، سیستمها و ساختارها مؤثر است.
- (۳) سطح بین المللی: که مبین تأثیراتی است که به شکل گیری جامعه جهانی و نگرشهای جهان وطنی، دامن می زند.

لازم به ذکر است که مدرنیته، در سه دوره، قابل مطالعه است:

- (۱) مدرنیته در عصر استعمار
- (۲) مدرنیته در عصر توسعه صنعتی
- (۳) مدرنیته در عصر ارتباطات

بررسی سطوح اثرگذاری مدرنیته در عصر استعمار:

- مهمترین نقش مدرنیته در Context روانشناختی، افول و تضعیف اعتماد به نفس بوده است.
- مهمترین نقش مدرنیته در Context جامعه شناختی، دوگانگی ساختاری بوده است.
- مهمترین نقش مدرنیته در Context بین الملل، شکل گیری نظام بین الملل بوده است.

لازم به ذکر است که مدرنیته در قالب استعمار، به دیکته قدرت نظامی خود می پردازد، وجهی غالب و قالب دارد و تدریجاً مکانیسمهای پدیدآورنده ضعف اعتماد به نفس را در ملل هدف، فعال می کند تا بر دیگران اثر بگذارد و تداوم بخش سلطه خویش باشد. سلطه ای بر روان آدمیان که با تصدیق غریبان از سوی ملل هدف، نمود می یابد.

استعمار به منظور پذیرش برتری خویش در اذهان کشورهای هدف، سه راهبرد را در پیش می گیرد:

- (۱) برتری جنگ نظامی
- (۲) ایجاد مدارس و القای ارزشهای خود و برتری خود (در این خصوص، اولین مدرسه میسیونری، در ارومیه، بواسطه تکثر مذهبی و عقیدتی - وجود مذاهب شیعی، سنی و آئینی مسیحی - تأسیس شد)
- (۳) روابط و مناسبات (موضع برتر در مستعمره از طریق هنجارسازی و قوانین)

القایی که مناسبات فرادستی و فرودستی را رقم زده است و القای برتری غریبها را سبب شده است و بر حسب توفیق آنها، موجبات ضعف اعتماد به نفس در وجه روانشناختی آن را شده است. به عبارت دیگر، مدرنیته، نماینده خود در پیرامون را، بواسطه استعمار اذهان ملل هدف، نهادینه ساخته است.

آثار مدرنیته در عصر استعماری در سطح اجتماعی

گفته شد که مهمترین اثر مدرنیته در عصر استعماری، در سطح فردی، ضعف اعتماد به نفس بود که در کنشها، نگرشها و ارزشها جلوه یافت. باید در نظر داشت که جامعه تا پیش از مدرنیته از یکپارچگی نسبی برخوردار بوده است و نظم سنتی بر آن غلبه داشته است. با ورود مدرنیته است که نشانه های تغییر نظم سنتی مشهود شد.

به منظور تحلیل این فرآیند، می توان با سه نگره بدان نگریست:

- ۱) پذیرش نظم موجود در Context مهمان بودن مدرنیته
- ۲) تمایل مدرنیته به تحکم و برقراری نظم مورد نظر خود در جوامع هدف
- ۳) حاکمیت نظم مطلوب توسط مدرنیته بواسطه عدم حل تعارض سنت و مدرنیته به دلیل تصاحب سرپل ها و نظم سنتی جامعه

آنگونه که از شواهد بر می آید، در جامعه ایرانی با حالت سوم مواجه بوده ایم چرا که با گسترش تدریجی حوزه نفوذ مدرنیته، شاهد حکومت تدریجی نظم مدرن هستیم. دلیل آنکه نمی توان به حالت های اول و دوم استناد نمود، این است که با ماهیت کاملاً متفاوتی در این خصوص مواجه هستیم و نفوذ و نو شدن مدرنیته، سرسام آور و شتابان است، در نتیجه سازگاری با نظم سنتی را ناممکن می سازد و بر تداوم تعارض می دمد.

باید در نظر داشت که دوران گذار سنت به مدرنیته، مجال تطبیق نمی دهد و جامعه ضمن آنکه از پوسته سنتی خود خارج شده است، توانایی غلبه بر گذار را نداشته و نمی تواند بافتی مدرن به خود گیرد. همچنین، در عصر استعماری، فرآیند مدرنیزاسیون نیز صورت می پذیرد و دوگانگی ساختاری دهشتناکی جامعه را در بر می گیرد، آنچه که تحت عنوان وجود دو جامعه در یک جامعه می توان تبیین و تشریح نمود. بدیهی است که این دوگانگی ساختاری، جامعه ای را پرورش می دهد که در تمامی وجوه خود، شاهد افزایش شدید استعداد تعارض است. به طور مثال؛ در خصوص کشاورزی، شاهد حضور دو شیوه سنتی و صنعتی هستیم و صنعتگران سنتی در کنار صنعتگران مدرن و صنعتی، به تولید و توزیع محصولات کشاورزی می پردازند و یا مثلاً در صنعت بافندگی، شاهد عدم پذیرش نظم مدرن توسط صنعتگر سنتی هستیم و همجواری سنت و مدرنیته را شاهد می باشیم. اینها مثالهایی از دوگانگی ساختاری است که بدان اشاره شد.

همچنین، در حوزه معرفتی نیز شاهد دوگانگی های ساختاری متعددی هستیم، به عنوان مثال، در غرب، علوم آکادمیک در تداوم و تکامل علوم حوزوی پدید آمدند و کلیسا به دانشگاه تبدیل شد، لیکن در جامعه ای همانند ما، علوم آکادمیک و حوزوی در جوار یکدیگر به ایفای نقش پرداختند آنچه که نماد آنرا دارالفنون می دانند.

دوگانگی ساختاری به طور کلی، همجواری جامعه سنتی و جامعه صنعتی است که در همزیستی قابل توجهی مشهود می شود. سده های گذشته شاهد مناسبی است بر آنچه که موتور تولید تعارض را دوگانگی ساختاری می نامند.

لازم به ذکر است که تفاوت مدرن شدن جوامع مرکزی و پیرامونی در آن است که پدیده های مدرن در جوامع صنعتی، بر شانه های سنت نشسته اند لیکن در جوامع پیرامونی همانند ما، در جوار سنت به تحرک پرداخته اند.

باید اشاره نمود که فرهنگ شفاهی نیز در امر تعارض سنت و مدرنیته اثر گذار است چه اینکه فرهنگ شفاهی حاکم بر جامعه ما توانست تغییرات را انجام دهد.

اجمالاً باید اشاره نمود که مدرنیته در سطح جامعه شناختی، دوگانگی ساختاری را به جامعه ما تحمیل نمود و مجاورت سنت و مدرنیسم، تدریجاً دوگانگی شگرفی ایجاد نمود که ذیل عنوان معضل تعارض، طرح گردید.

همچنین، باید دانست که گذار سنت به مدرنیته، برخوردار از سرعتی است که متناسب با انرژی های اجتماعی معنا می یابند. بر این مبنا، دوگانگی ساختاری، به فرسایش مقابله با مدرنیسم می انجامد و در نتیجه دوران گذار را طولانی تر می کند. شایان ذکر است که یکی از مهمترین کانون های تعارض جامعه ایرانی، فرهنگ تعارض است و جامعه از بیش ستیزی رنج می برد.

آثار مدرنیته در عصر استعماری در سطح بین الملل

جهان تا پیش از دوران مدرن، جهان یکپارچه و بهم پیوسته ای نبود و ارتباطات محدودی را در مناطق منفک زیستی زمین، شاهد بودیم و حتی در بخشهایی گسست های ارتباطی را می دیدیم. مدرنیته با کشف سرزمینهای جدید، بخشهایی از جهان را به بخشهای دیگر متصل کرد و با بهره مندی از پدیده های نوظهور استعمار، سلطه استعماری تسهیل کننده ثروتهای جدید را سامان داد و نیروی انسانی را ذیل نظام برده داری، بهره ور ساخت.

در راستای قوام مدرنیته در پهنه زیستی زمین، شاهد فراز و فرود های بسیاری بودیم. بحران بیکاری گسترده در قرن هفدهم را در جهان تجربه کردیم و در قرن نوزدهم حوالی سالهای ۱۸۳۰، جنگهای داخلی ایالات متحده آمریکا که به سامان آمریکای جدید منجر شد را پشت سر گذاشتیم. در کشاکش دنیایی پر تنش و در حال گذار، صنعتی شدن که پیامد رشد و توسعه استعمار به واسطه غارت منابع دیگران و ثروت بادآورده بود، را شاهد بودیم و همه و همه، دست در دست یکدیگر داد تا تفوق مدرنیته را تجربه کنیم.

باید در نظر داشت که استعمار، بوسیله کشوری واحد صورت نمی پذیرفت و شاهد تکامل قدرتهای استعماری بودیم. استعماری که سرآغاز رابطه میان قدرتهای جهانی بود و نظام جهانی را شکل داد.

با اتصال و ارتباط بخشهای از هم گسسته جهانی، اولین نوع نظام جهانی را شاهد بودیم که ترسیم مکانی آن، با حضور بازیگران اصلی در مرکز و بازیگران فرعی در حاشیه سامان می یافت، روندی که قدرتهای جهانی را به بازیگرانی اصلی و دیگران را به پیرامونی تبدیل می کرد.

باید اشاره کرد که در این روند، شاهد تقسیم بندی های جالبی هستیم، تقسیم کاری یکسویه در بطن نظام جهانی که در آن، مناطق پیرامونی بعنوان فراهم آوران مواد اولیه، به ایفای نقش مشغول اند. در این راستا، ایران، نه دارای نقشی اصلی در سامان جهانی بود و نه شناختی در خصوص تکوین جهانی داشت و صرفاً به تأمین مواد اولیه برای نظام جهانی مشغول بود.

در جریان مدرنیته، شاهد آمیزش سریع آن با روند صنعتی شدن هستیم و این سرعت تحولات و تولیدات انبوه ناشی از صنعتی شدن، خلاء قابل توجهی را بوجود آورد که بحرانهای پیاپی را سبب شد و رفع این بحرانهای ساختاری را در دمیدن بر آهنگ مصرف جست و جو می کرد تا بالانس تولید و مصرف، تسکینی بر آلام دوران گذار شود.

فی الواقع به دلیل اینکه مصرف محدود کشورهای استعماری، حلال مشکلات آنها نبود، جریان مدرنیته به کشورهای مستعمره، به مثابه بازار مصرف می نگریست و مصرف که امر حیاتی نظام جهانی نوپا بود، به عنوان ساز و کاری به منظور تداوم حرکت مدرنیته مطرح شد و در این راستا، تولید و مصرف در مقیاس جهانی سامان یافت و کشورهای اصلی بعنوان تولیدکننده به ایفای نقش پرداختند و پیرامونیان به بازارهای مصرف مبدل شدند، رشته مصرف های روزافزون، پدیده وابستگی را بوجود آورد و جامعه ای همچون جامعه ما، به جامعه مصرفی تبدیل شد.

آثار مدرنیته در عصر صنعتی در سطح فردی:

اجتماع ایرانی، به موازات گسترش جهانشمول نفوذ مدرنیته، تدریجاً به مصرف کننده ای برای مصنوعات مدرنیته مبدل شد و در معرض شرایط جدید قرار گرفت.

پیشتر، تبیین شد که مدرنیته دارای منشأ اقتصادی می باشد لیکن آثار همه جانبه آن، در همه حوزه های زیستی نمایان می شود، از مباحث فردی و روانشناختی گرفته تا مباحث اجتماعی و بین المللی.

باید در نظر داشت که در عصر استعماری، قدرت نظامی و کلاه خود قوای نظامی، دارای نقش محوری در اثرگذاری بر جوامع پیرامونی بود و با وزیدن نسیم صنعت و صنعتی شدن، به حاشیه رفت و کالا نقش سرباز را بر عهده گرفت و صنعت جایگزین نظامی گری شد و این جایگزینی به دلیل جاذبه بیشتر کالا، تأثیر به مراتب بیشتری بر ذهن جوامع هدف گذاشت و زبان تصدیق در سطح فردی، از گویش به پویش و زبان بدن تبدیل شد و تعارض دو زبان مشهود گشت.

آثار مدرنیته در عصر صنعتی در سطح اجتماعی و بین الملل:

در این راستا، کشورهای اصلی و مرکز، توانستند نظم جدید مدرن را بر شیوه های نظم پیشین مسلط و حاکم کنند و به موازات کشف شیوه های نوین زیست به تطبیق و نظام مندی آن متناسب با نیازهای خود پردازند. متأسفانه در کشورهای پیرامونی چنین تطبیقی بوجود نیامد و شکاف نسلی و تعارض، پیامد آن شد و می بینیم که در عصر صنعتی، دوگانگی ساختاری در جامعه نهادینه می شود و نه تنها دوگانگی، بلکه چندگانگی ساختاری نیز ظهور و بروز می یابد. چه اینکه در جوامعی همانند جامعه ایرانی، شاهد زیست یکجا و یکزمان چند دوره تاریخی با هم می باشیم، از کوچ نشینی و یکجانشینی و کشاورزی سنتی گرفته تا جامعه صنعتی و شهرنشینی و بخش های ارتباطی و تجاری.

آثار مدرنیته در عصر ارتباطات در سطح فردی:

در عصر ارتباطات، شاهد کنترل مصرف هستیم و افراد انسانی جوامع هدف، بسان موجوداتی تحت تأثیر آمال و آرزوها رفتار می کنند، عبارتی مصرف گرایی در عصر ارتباطات دچار تحول می شود، به نحوی که مصرف به آمال و آرزوی مصرف تبدیل می گردد.

در مجموع، در عصر صنعتی و ارتباطی، اثر روانشناختی مدرنیته، به مراتب گسترده تر شده است و وابستگی را توجیه مجدد می کند.

آثار مدرنیته در عصر ارتباطات در سطح اجتماعی و بین الملل:

در عصر ارتباطات، تولید و مصرف، بصورت نامتمرکز سامان می یابد و کشورهای پیرامونی به جوامع مصرف تبدیل می شوند و تولید در کشورهای مرکز، سامان می یابد. مصرف و تولید دچار تحول می شوند و شکل های متنوعی به خود می گیرند، تولیدات استراتژیک در کشورهای مرکز می مانند و تولیدات دست دو و سه، به جوامع پیرامونی منتقل می شوند و وجه تولید صنعتی به وجه تولید اطلاعاتی در عصر ارتباطات تبدیل می شود.

به طور کلی، نظام جهانی، ابتدایی ترین روابط خود را در عصر استعمار بنیاد نهاد و در عصر صنعتی، شبکه ها و ارتباطات خود را گسترش داد و پیش از وقوع عصر ارتباطات، به این گسترش دامن زد و نظام جهانی را سامان داد و بدین صورت، نظام جهانی با قدمتی چهارصد ساله در روندی متناسب، صورت تکامل یافته خود را بدست آورد و بر پایه اقتصاد، قوام یافت و تدریجاً لایه های فرهنگ و سیاست، بدان افزوده شد و در عصر ارتباطات، نظام جهانی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، گسترش یافت.

می توان گفت که در شمایی کلی، جامعه ای بهم پیوسته را شاهد می باشیم و جهانی شدن ذیل این روند، بروز و ظهور می یابد.

مروری بر مباحث کلاسی:

جامعه، صرفاً موجود حال نیست بلکه گذشته و آینده نیز در قالب "کلی بهم پیوسته"، جامعه را تشکیل می دهد. با این تعریف از جامعه، در مختصاتی به نام ایران، شیوه زیست و فرهنگ قبیله ای را بعنوان یکی از رگه های مهم این سرزمین، شاهد می باشیم. از دیگر روندهای اثرگذار بر تاریخ این سرزمین، مبحث اندیشه ورزی است و ساختار سیاسی نیز حائز اهمیت می باشد و مدرنیته نیز خودنمایی می کند.

سعی بر آن شد که زاویه دید به مسائل، آسیب شناسانه باشد، آسیبهای دنباله داری که در جامعه معاصر با پیامدهای آن مواجه هستیم. یکی از مهمترین آسیبهایی که مد نظر است مربوط به پیامدهای عقب ماندگی می شود.

در ادامه، اشاره شد که یکی از تقسیم بندی های اجتماعی مختص جامعه قبیله ای، تقسیم بندی خودی و غیر خودی بوده است که بعنوان مینا و کارکرد قبیله عمل می کند و در عین حال بعنوان آسیب در قبیله شناخته می شود، آسیبی که در مراحل بعدی زندگی اجتماعی تداوم می یابد و پاشنه آشیل جامعه می شود و جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد، همچنین قبیله اساس تقسیم بندی جناحی بشمار می آید که شیوه توزیع منابع کمیاب را سامان مند نموده است و بر مداومت آن تأکید ورزیده است. وراى این مباحث، اشاره به فرهنگ تخریبی موجود در شیوه زیست قبیله ای، خالی از فایده نیست چه اینکه این فرهنگ در صورت های تکاملی دیگر زیست اجتماعی تداوم یافته است و بر احساس نا امنی افزوده است.

باید مد نظر قرار داد که در هنگامه پیدایش دولتها، قبایل بعنوان اپوزیسیون دولت عمل کرده اند. در روند تاریخی اجتماع ایران زمین، هنگامه زوال حکومتهای ایرانی، چه ساسانیان و چه صفویه، شاهد نابودی تمدن ایرانی توسط عامل بیرونی تحت عنوان تمدن غیر نمی باشیم بلکه به دلیل انحطاط حکومتها، شاهد انحطاط آنان توسط بدویون هستیم، خواه بدیون افغان و خواه بدویون عرب.

لازم به ذکر است که در فرهنگ قبیله ای، بدین علت شاهد بی ثباتی و عدم یکجانشینی هستیم که ذاتی فرهنگ قبیله ای، احساس نا امنی و فرهنگ تخریبی بوده است و اکنون، آثار آن بعنوان پیامد جامعه کوتاه مدت در ایران، نمایان شده است، آنچه که تحت عنوان دول مرکزی مقطعی، مشاهده می کنیم.

به طور کلی، چنانچه خط سیر زیست قبیله ای را دنبال کنیم، مشاهده می کنیم که آسیبهایی را سبب شده است که جوامع کنونی را نیز در بر می گیرد. به عنوان نمونه، در جامعه ایران، سیر اندیشه ورزی با عقل ستیزی و دوری از عقل، دست و پنجه نرم کرده است که خود نیز یکی از عوامل عقب ماندگی بشمار می آید.

راجع به ساختار سیاسی نیز ذکر این نکته خالی از فایده نیست که منشأ بسیاری از حکومتهای ایرانی، قبیله بوده اند و قدرت در این راستا با همان ویژگی های قبیله ای تداوم می یابد و از حاکمی به حاکم دیگر منتقل می شود.

از سوی دیگر، ساختار دوجوهی نیز که رابطه یکسویه حاکمان و مردم در آن معیار است، یکی دیگر از آسیبهای ساختاری سرزمین ما بشمار می رود، رابطه یکسویه ای که هم خود مخرب است و هم به پرورش شخصیتهای نامتعادل دامن می زند، رابطه های یکسویه ای که در سلسله مراتب اجتماعی تداوم می یابد و ساختارهای دوجوهی که بیشترین اقسام خشونت در آنها جلوه می کند و سبب فرعون پروری می شود.

در ادامه و در خصوص آثار مدرنیته، اشاره شد که مهمترین اثر مدرنیته پدید آیی ضعف اعتماد به نفس از قِبَل انواع مختلف مصرف می باشد، از سوی دیگر نیز، هم راستایی سنت و مدرنیته، سبب دو پارگی و تعارض جامعه می شود.

در پایان مباحث، نیز به نظام جهانی بعنوان از جمله پدیده های رشد یافته یکصدساله اخیر اشاره شد و اندوه بار آنکه این مهم نه درک شده است و نه فهم، چه اینکه برخورد ما با نظام جهانی، برخوردی منفعلانه بوده است.

و اما، پس از این همه شرح و بحث، سؤال اساسی این است که براستی، اکنون چه باید کرد؟

به طور کلی، جامعه ما بواسطه تاریخ گذشته خود، با مسائلی مواجه شده است و از آسیبهایی رنج می برد که ریشه بسیاری از مسائل جامعه ماست.

به عنوان اولین گام، لازم است که آسیبهها را تصدیق کنیم و بپذیریم که وجود دارند و سپس در پی رفع آنان باشیم. مثلاً فرهنگ قبیله ای را ترمیم کنیم و یا خاص گرایی را که یکی از میراث برجای مانده فرهنگ قبیله ای است اصلاح نماییم و سعی کنیم در مسیر عام گرایی و منفعت عمومی گام برداریم، چه اینکه این مهم از الزامات فرهنگ مدرن نیز می باشد. و یا فرهنگ قبیله ای را به فرهنگ ملی تبدیل کنیم و در حوزه اندیشه ورزی، عقل را بر صدر بریم و خط بطلانی بر خرافه و جهل زنیم و یا راجع به ساختار سیاسی، رابطه یکسویه حاکم - رعیت را به رابطه دو سویه دولت - شهروند تبدیل کنیم و در حذف ساختار و روابط باز تولید کننده رابطه یکسویه بکوشیم و راه های گسترش رابطه دو سویه را تقویت کنیم.

در خصوص مدرنیته نیز، نهاد ها، روابط و مناسبات موجود را در جهت تقویت اعتماد به نفس، سامان دهیم و دوگانگی ساختاری و تعارض سنت و مدرنیته را بپذیریم و در پی آشتی آنان با یکدیگر باشیم و دیدگاه های تعامل گرا را تقویت کنیم. راجع به نظام جهانی نیز، باید آگاهی خود را افزایش دهیم و آنرا بعنوان واقعیت امروز جهان بپذیریم و گسترش روز افزون دامنه آنرا دریابیم، توانایی های خود را بشناسیم و آنها را به عنوان داشته های خود به دنیا عرضه کنیم.

به طور کلی، می توان گفت که ریشه های عقب ماندگی جامعه امروز ما در عوامل زیر خلاصه می شوند که باید آنها را ترمیم کنیم:

- ۱) آثار برجای مانده از شیوه زیست قبیله ای از جمله تقسیم بندی خودی و غیر خودی، احساس نا امنی و فرهنگ تخریبی
- ۲) آثار برجای مانده از نوع تعامل ایرانیان با شیوه اندیشه ورزی از جمله طرد عقل گرایی
- ۳) آثار مربوط به ساختار سیاسی از جمله وجود ساختار دو وجهی
- ۴) پیامدهای مربوط به مدرنیته از جمله، جامعه پیرامونی، فرهنگ مصرف، خام خوری و ضعف اعتماد به نفس.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقیست

پیروز و سربلند باشید

با احترام
مصطفی امینی

بهار ۱۳۹۴

Mostafaamini1990@gmail.com